

مفهوم بازتولید در نظریات لویی آلتوسر و پیر بوردیو

نویسنده : فدیمه شرقی

کیان کیانی

www.kiankiani.com

موضوع :

مفهوم بازتولید در نظریات لویی آلتوسر و پییر بوردیو از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و هر یک به گونه‌ای آن را در نظریات خویش به کار گرفته اند. در اینجا با استفاده از روش مقایسه نظریات آلتوسر و بوردیو، به بررسی این مفهوم پرداخته شده است. به عنوان مثال آلتوسر با رویکرد ساختارگرایانه، بازتولید را در تحلیل‌هایش مطرح می‌کند و برای کنشگر نقش چندانی قائل نمی‌شود و معتقد است که بازتولید از طریق ایدئولوژی صورت می‌گیرد بدین معنا که ایدئولوژی به شیوه‌ای ناخودآگاه بر افراد تحمیل می‌شود و نه به صورت آشکار که به صورت ضمنی عمل می‌کند به طوری که در کردارها، ساختارها و تصورات بدیهی افراد رسوخ می‌کند و بدین ترتیب به امری طبیعی و جهانشمول تبدیل می‌شود به عبارت دیگر بازتولید، امری ایدئولوژیک می‌باشد. در مقابل پییر بوردیو تحت تاثیر نگاه تلفیقی خویش به عاملیت و ساختار، مفهوم بازتولید را در تحلیل‌هایش به کار می‌گیرد و به رابطه دیالکتیکی ساختار و عاملیت باور دارد بر این اساس، ساختارها هم ساختاردهنده هستند بدین معنا که کنش‌ها را هدایت و مهار می‌کنند و از سویی دیگر ساختارها ساختمانند یعنی کنشگران آنها را تولید و بازتولید می‌کنند.

واژگان کلیدی :

بازتولید (۱)، ایدئولوژی (۲)، ساختمان ذهنی (۳)، زمینه (۴)، خشونت نمادین (۵)، سرمایه (۶)

مقدمه :

مفهوم بازتولید از مفاهیم کلیدی در آرا و اندیشه‌های لویی آلتوسر و پییر بوردیو محسوب می‌گردد که در حوزه‌های متعددی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است به عنوان مثال، هنگامی که از بازتولید ایدئولوژی نظام حاکم توسط نهادهایی چون خانواده و آموزش و پرورش سخن به میان می‌آید

این بدین معناست که هر یک از این نهادها به نوعی در خدمت منافع نظام حاکم قرار دارند و ارزش‌ها و آرمان‌ها و به عبارتی دیگر ایدئولوژی نظام حاکم را ترویج، القا و بازتولید می‌کنند از سوی دیگر کارکرد ایدئولوژی توجیه وضعیت موجود است از این‌رو مشاهده می‌گردد که کنشگران فعالانه یا منفعلانه ارزش‌ها و خط‌مشی‌های نظام حاکم را دنبال می‌کنند و آن را مجدداً خلق و ایجاد می‌نمایند. بنابراین در هر نظامی مجموعه‌ای از ساختارها حاکم است که از جانب کنشگران و عاملان بازتولید می‌گردد.

در نظریه لویی آلتوسر ساختارهای اجتماعی تعیین‌کننده کنش‌های انسانی می‌باشند و رابطه میان ساختار و عاملیت یک رابطه علی و یکسویه است؛ در حقیقت کنشگران معلول قواعد ساختاری بوده و بر طبق اصول و قواعد ساختاری عمل می‌کنند و در برابر ساختارها از قدرت ابتکار برخوردار نیستند؛ آلتوسر این انفعال کنشگران را با استفاده از مفهوم "ایدئولوژی" تشریح می‌کند و ایدئولوژی را عاملی می‌داند که توجیه‌کننده ساختارهای اجتماعی است و کنشگران در چارچوب سازوکارهای ایدئولوژیکی به بازتولید نظام اجتماعی موجود می‌پردازند.

لویی آلتوسر را یک مارکسیست ساختارگرا می‌دانند. وی معتقد بود که مارکس یک "گسست معرفت‌شناختی" (۷) را از سر گذرانده است بدین معنا که مارکس در آثار اولیه خود رویکردی ذهنی دارد و تحلیل‌هایش بسیار تحت تاثیر هگل و ایدئالیسم هگلی بوده است اما در آثار متأخرش بویژه در کتاب "سرمایه" رویکردی عینی و علمی را اتخاذ کرده است. در بحث پیرامون رابطه زیربنا و روبنا، آلتوسر برای روبنا استقلال نسبی قائل می‌شود و معتقد است در تحلیل نهایی اقتصاد تعیین‌کننده است؛ یعنی آلتوسر عبارت "تعیین در آخرین لحظه" را بکار می‌برد:

رابطه زیربنا و روبنا رابطه‌ای دوطرفه و ناموزون است زیرا تعیین‌کننده بودن اقتصاد در تحلیل نهایی بر این روابط حاکم است، از این‌رو، روبنا هیچگاه انعکاس صرف زیربنا نیست و در این مفهوم از استقلال نسبی برخوردار است. (توسلی، ۱۳۸۶: ۱۷۲)

آلتوسر معتقد است روبنا منجر به بازتولید سرمایه‌داری می‌شود. بنا به نظر آلتوسر کار روبنا کمک به ایجاد شرایط لازم برای بقای سرمایه‌داری است پس عمده کارکردش این است که بازتولید شدن سرمایه‌داری را امکان‌پذیر کند (اسمیت، ۱۳۸۷: ۹۲)

بنا به اعتقاد آلتوسر روبنا، دولت و به‌طور کلی ساختار سیاسی و همچنین ساختار ایدئولوژیکی را شامل می‌شود که در اینجا بازتولید ارزش‌ها و آرمان‌های نظام حاکم از طریق ایدئولوژی صورت می‌گیرد و در حقیقت ایدئولوژی در بازتولید مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کند.

از نظر آلتوسر در جامعه سرمایه‌داری دولت در خدمت بازتولید و تداوم این نظام قرار دارد که از دو طریق این نقش را ایفا می‌کند:

در شرایط حاد از نیروی قهریه خود استفاده می‌کند: ارتش، پلیس، "دستگاه‌های سرکوب دولت" (۸). اغلب اوقات به دلیل کارایی کم‌وبیش موثر "دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت" (۹)، استفاده از قوه قهریه ضرورت ندارد؛ دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت تضمین می‌کنند که مردم خواست‌های ساختار شالوده‌ای را بدان‌گونه که از آنها خواسته می‌شود انجام دهند (کرایب، ۱۳۷۸: ۲۱۶).

به عبارت دیگر دولت گاهی مستقیماً از زور و سرکوب برای بازتولید نظام سرمایه‌داری استفاده می‌کند که این در مفهوم دستگاه سرکوب دولت نمایان می‌گردد و گاهی به شیوه غیر مستقیم یعنی از طریق نظام ایدئولوژیکی دولتی به بازتولید نظام حاکم می‌پردازد.

به‌طور کلی آلتوسر ایدئولوژی را به شیوه‌های مختلفی تعریف می‌کند:

اینکه ایدئولوژی "مظهر" روابط خیالی افراد با شرایط واقعی موجودیت‌شان است؛ اینکه ایدئولوژی یک نیروی مادی در جوامع است و اینکه ایدئولوژی افراد را به عنوان موضوع‌های ایدئولوژی‌های خاص استیضاح می‌کند... ایدئولوژی دربرگیرنده رفتاری است که مردمی که در مناسبات خیالی تعریف شده برای آنها زندگی می‌کنند از خود بروز می‌دهند... و این رفتارها برای آلتوسر در عمل رفتاری هستند تحت سلطه آداب و سنن که در موجودیت مادی یک دستگاه ایدئولوژیکی ثبت شده‌اند چه این رفتارها بخش کوچکی از این دستگاه باشند (استریناتی، ۱۳۸۴: ۲۰۷).

آلتوسر استدلال می‌کند که ایدئولوژی نه به طرز آشکار بلکه به گونه‌ای ضمنی عمل می‌کند؛ ایدئولوژی در کردارها، ساختارها و تصوراتی که بدیهی می‌انگاریم زیست می‌کند. ما ایدئولوژی را درونی می‌کنیم و از این‌رو به سادگی، حضور و تاثیراتش را نادیده می‌گیریم (محمدی، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

ایدئولوژی به معنای اعتقاداتی... نیست که مذموم می‌شماریم، بلکه مجموعه‌ای از گفتارها و تصاویر است که شایع‌ترین دانش و ارزش‌ها... را شامل می‌شود. بنا به این استدلال، با کمک ایدئولوژی است که حکومت و سرمایه‌داری می‌توانند خودشان را بدون تهدید انقلاب بازتولید کنند... از نظر آلتوسر، ایدئولوژی غالب اگرچه در واقع امری سیاسی و نسبی است، در معرض تبدیل شدن به امری ظاهراً طبیعی، جهانشمول و ابدی قرار می‌گیرد (دیورینگ، ۱۳۸۲: ۷).

به زعم آلتوسر ایدئولوژی پدیده‌ای ناخودآگاه است. آلتوسر می‌نویسد:

ایدئولوژی در حقیقت نظامی از دلالت‌هاست اما در بیشتر مواقع این دلالت‌ها هیچ ارتباطی به آگاهی ندارند. اینها اغلب به صورت تصاویر و مفاهیم هستند اما در ورای همه اینها ساختارهایی وجود دارد که بر جمعیت کثیری از افراد اعمال می‌شود اما نه به واسطه آگاهی‌شان؛ اینها ابژه‌های فرهنگی ادراک شده و مورد پذیرش هستند و از طریق فرایندهایی که دور از دسترس افراد می‌باشند بر آنها اعمال می‌شوند (Ferretter، ۲۰۰۶: ۷۷).

آلتوسر با بکارگیری مفهوم "موقعیت‌های سوژه" (۱۰) به انفعال عامل و سوژه اشاره می‌کند و آن را موقعیتی می‌داند که از جانب دستگاه ایدئولوژیک دولتی به افراد نسبت داده می‌شود. "همه ایدئولوژی‌ها... دارای این کارکرد هستند... که افراد عادی و ملموس را به منزله سوژه‌ها... بسازند... آلتوسر شیوه‌هایی را که مردم به اراده خود با این هویت‌ها سازگار می‌شوند و چگونگی پیوستن به بافت نیازهای نظام برای بازتولید آن را مورد تاکید قرار می‌دهد. جایگاه سوژه که مردم اشغال می‌کنند طبیعی می‌نماید و لذا ایدئولوژی به عنوان چنین چیزی شناخته نمی‌شود" (اسمیت، ۱۳۸۷: ۹۴).

بر طبق اظهارات آلتوسر ایدئولوژی تعیین‌کننده رفتار انسان‌هاست به گونه‌ای که افراد را سوژه خویش قرار می‌دهد در حالی که افراد کنترل‌چندانی بر روی آن ندارند و به طرز ناخودآگاه تحت سلطه آن قرار دارند؛ بنا به اعتقاد وی ایدئولوژی عاملان یا سوژه‌های خود را به بازتولید وضعیت موجود جامعه و در حقیقت بازتولید آرمان‌های نظام حاکم و می‌دارد. بنابراین آلتوسر برای افراد در امر بازتولید آزادی قائل نمی‌باشد و آنان را منفعل تلقی می‌کند و در امر بازتولید برای ایدئولوژی مهم‌ترین نقش را در نظر می‌گیرد و در حقیقت به اعتقاد وی بازتولید از طریق ایدئولوژی صورت می‌گیرد.

نظریه آلتوسر با محدودیت‌هایی روبرو می‌باشد بنا به اعتقاد برخی از منتقدان، وی گرفتار جبرگرایی و تقلیل‌گرایی اقتصادی می‌شود و در تحلیل‌هایش از ایدئولوژی توانایی انسان‌ها را برای رسیدن به آزادی و ساختن تاریخ‌شان نادیده می‌گیرد. عده‌ای از منتقدانش نظریات وی را به کارکردگرایی و انتزاعی بودن متهم می‌کنند به عنوان مثال تامپسن مورخ نومارکسیست بریتانیایی معتقد است که کار آلتوسر بیش از اندازه تجریدی و انتزاعی است و از سوی دیگر نگاه او به فرایند اجتماعی دارای جنبه جبرگرایانه و دترمینیستی است و مفهوم "استقلال نسبی" آلتوسر تنها یک سازوکار ساده را بیش از حد پیچیده می‌کند (نقل از اسمیت، ۱۳۸۷: ۹۵).

پیر بوردیو در طرح نظریات خویش از کارل مارکس، ماکس وبر، امیل دورکیم، لوی اشتراوس و... تاثیر پذیرفته است و در کارهای خویش تلاش می‌کند تا پیوندی میان سطوح خرد و کلان ایجاد کند و آنها را در هم بیامیزد به عبارت دیگر در پی آن است که هم به ساختارها توجه کند و هم نقش عاملیت را در نظر بگیرد. برخلاف موضع ساختارگرایی که جنبه‌های داوطلبانه و ارادی فرد را در برابر ساختارها نادیده می‌گیرد پیر بوردیو در نظریات خویش به دنبال این است که در مطالعه زندگی اجتماعی، ساختارهای اجتماعی و کنش‌های فردی را توأمان در نظر بگیرد. بوردیو کنشگر را در برابر ساختارهای اجتماعی مبتکر و هدفمند می‌داند.

یکی از مفاهیم مهم بوردیو درباره رابطه متقابل میان ساختارهای اجتماعی و کنشگران، مفهوم "منش" (عادتواره) است. منش‌ها دارای وجوهی ناخودآگاه بوده و در حقیقت در حکم دستورالعمل و قاعده برای شکل‌گیری کنش‌ها می‌باشند به عبارت دیگر منش‌ها محصول ساختارهای اجتماعی می‌باشند و شرایط اجتماعی را بازتولید می‌کنند؛ به باور بوردیو رابطه میان منش‌ها و ساختار اجتماعی و کنشگران اجتماعی رابطه‌ای یکسویه نیست بلکه کنشگر در برابر منش‌ها دارای قدرت ابتکار و نوآوری است بدین معنا که منش‌ها در چارچوب ساختارهای اجتماعی قواعد کنش را طراحی و تنظیم می‌کنند ولی درعین حال نوآوری کنشگر را سلب نمی‌کنند از این‌رو در نظریه بوردیو نه کنشگران در برابر ساختارها از آزادی به طور کامل برخوردارند و نه ساختارهای اجتماعی کاملاً محدود کننده کنش‌های عاملان اجتماعی قلمداد می‌شوند.

هر عامل اجتماعی با کسب موضعی نسبتاً مساعد از نظر میزان سرمایه... و میزان رضایت، چه اجتماعی و چه شخصی، آگاهانه یا ناخودآگاه، تمایل دارد این میراث را به اخلاف خود منتقل کند... این تمایل وی را و می‌دارد که مجموعه‌ای از راهبردهای بازتولیدی را برای انتقال وضعیت یا موضع خود با تمامی مشخصات آن، به بهترین وجه ممکن به کار گیرد (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۵۱-۵۰).

بنا بر عقیده بورديو كنگشگران در حیات اجتماعی با استفاده از قدرت اختیار و اراده خویش به بازتولید ساختارهای اجتماعی می‌پردازند این بدان معناست که وی در مقوله بازتولید رابطه متقابلی را بین ساختارهای اجتماعی و عاملان اجتماعی لحاظ می‌کند.

یکی از مهم‌ترین نظریات بورديو، نظریه عمل است... اساس این نظریه نزدیکی زیادی با مفهوم عمل در نزد مارکس دارد. در نظریه مارکسی، "عمل" (پراکسیس) مشخصه اساسی هر نوع زندگی اجتماعی است و پیش از هر چیز در "کار" متبلور می‌شود، یعنی فرایند تبادل با طبیعت. این دیدگاهی است که مارکسیسم از اقتصاد سیاسی قرن نوزدهم اخذ کرده است. اما مارکسیسم به این مفهوم محدود بسنده نمی‌کند، بلکه با طرح مفهوم "شیوه تولید" و "ماتریالیسم تاریخی" عمل را مجموعه‌ای از روابط انسانی تعریف می‌کند که درون خود مبارزه طبقاتی با هدف استثمار طبقه محکوم به دست طبقه حاکم و به دست گرفتن قدرت سیاسی از خلال دستگاه دولتی را نیز تعقیب می‌کند... نظریه عمل بورديو از این ریشه بیرون می‌آید اما شکل بسیار پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. در این نظریه چندین مفهوم مهم مطرح می‌شوند که مهمترین آنها مفهوم "منش" است. منش‌ها نظام‌هایی از قابلیت‌های پایدار و قابل انتقال (از خلال آموزش و فرایند اجتماعی شدن یا از طریق تقلید و تاثیرپذیری) هستند که ساختارهای بیرونی را در افراد درونی می‌کنند به‌صورتی که افراد با عمل خود ساختارها را بازتولید کنند... ساختارها به باور بورديو روابطی اجتماعی هستند که میان بازیگران یا گروه‌های اجتماعی با قدرت‌های نابرابر ایجاد می‌شوند. این ساختارها در واقع هدف تداوم حاکمیت و استیلا را درون یک میدان (حوزه) دنبال می‌کنند. این میدان می‌تواند کل یک جامعه را در برگیرد مثل میدان مبارزه طبقاتی، یا ممکن است بخشی از جامعه یا قشری خاص از آن را شامل شود، مثل میدان تولید فرهنگی یا میدان طبقه حاکم... هر میدانی، عرصه‌ای است که در آن نیروهای بالقوه یا بالفعل با یکدیگر وارد تبادل می‌شوند (فکوهی، ۱۳۸۶: ۲۹۹).

کوشش بورديو شرح و بسط نوعی " ساختارگرایی تکوینی " یا نوعی جامعه‌شناسی است که از بنیان‌های فکری تحلیل ساختاری استفاده کند، اما ساختارها را به مثابه چیزهایی در نظر بگیرد که به واسطه کنش، تولید و بازتولید می‌شوند. براین اساس ساختارها "ساختاردهنده" هستند یعنی کنش را هدایت و مهار می‌کنند. اما ساختارها درعین حال " ساختمند" هم هستند، به این معنا که کنشگران آنها را تولید و بازتولید می‌کنند. بنابراین بورديو بر دیالکتیک ساختار و کنش تاکید می‌کند اما درعین حال نخستین کار مهم علوم اجتماعی را کشف ساختار عینی و رها کردن دانش روزمره می‌داند (جلانی پور و محمدی، ۱۳۸۸: ۳۱۷).

بورديو ساختارگرایی را به خاطر محو سوژه اجتماعی مورد انتقاد قرار می‌دهد... لوی اشتراوس و به ویژه آلتوسر مقصر قلمداد شده‌اند که چرا تاریخ را به فرایندی بدون سوژه محدود کرده‌اند و به جای سوژه آفرینشگر سوژه‌تکویست، آدمی ماشینی را که تحت انقیاد قوانین مرده تاریخ طبیعت دستوپا می‌زند نشانده‌اند...به این ترتیب بورديو از سوژه اعاده حیثیت می‌کند و او را در برابر ساختار فعال می‌سازد (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۹۶).

در حقیقت بورديو می‌خواهد به نقش فعال کنشگران در برابر ساختارها توجه کند و برخلاف بسیاری از ساختارگرایان نظیر لوی اشتراوس و لویی آلتوسر که برای کنشگران نقشی قائل نبودند بر آزادی و فعال بودن کنشگران تاکید کند.

بورديو در کارهای خویش به دنبال از بین بردن مرز میان ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی است که این مرزدایی را از طریق دو مفهوم ساختمان ذهنی یا منش و زمینه یا میدان مطرح می‌کند. مراد از ساختمان ذهنی به زعم بورديو، آن ساختارهای ذهنی و شناختی است که افراد به وسیله آنها با جهان اجتماعی مرتبط می‌شوند و آن را فهم و ادراک می‌کنند.

ساختمان ذهنی هم جهان اجتماعی را تولید می‌کند و هم خودش تولید شده جهان اجتماعی است. از یک سوی، ساختمان ذهنی یک "ساختار ساختاردهنده" است یعنی ساختاری است که به جهان اجتماعی ساختار می‌بخشد. از سوی دیگر ساختمان ذهنی یک "ساختار ساختاربندی شده" است یعنی ساختاری است که جهان اجتماعی به آن ساختار داده است. به عبارت دیگر بورديو ساختمان ذهنی را به صورت "دیالکتیک ملکه ذهن شدن عوامل

خارجی و خارجی شدن عوامل درون ذهنی " توصیف می کند (ریترز، ۱۳۸۸: ۶۸۰).

زمینه :

بورديو زمينه را شبکه‌ای از روابط در نظر می‌گیرد که جدا از آگاهی و اراده افراد وجود دارد. وی زمینه را عرصه نبردها و کشمکش‌ها و رقابت‌ها قلمداد می‌کند :

زمینه مانند نوعی بازار رقابتی است که در آن انواع سرمایه‌ها... به کار می‌رود و مایه گذاشته می‌شود. ... زمینه قدرت (سیاست) از همه مهم‌تر است. سلسله مراتب روابط قدرت و زمینه سیاسی، ساختار همه زمینه‌های دیگر را تعیین می‌کند (همان، ۶۸۲).

خشونت نمادین :

خشونت نمادین در رویکرد بورديو قرابت بسیاری با مفهوم " دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی " در نظریه آلتوسر دارد بدین معنا که در هر دو خشونت به شیوه‌ای ناملموس و غیر مستقیم اعمال می‌گردد.

به گفته بورديو خشونت نمادین به معنای تحمیل نظام‌های نمادها و معناها (یعنی فرهنگ) به گروه‌ها و طبقات است به نحوی که این نظام‌ها به صورت نظام‌هایی مشروع تجربه شوند. مشروعیت موجب ابهام و عدم شفافیت روابط قدرت می‌شود و بدین ترتیب تحمیل یاد شده با موفقیت انجام می‌گیرد. مادامی که مشروعیت فرهنگی پذیرفته می‌شود نیروی فرهنگی به روابط قدرت مذکور افزوده می‌گردد، و در بازتولید سیستماتیک آنها سهیم می‌شود. این [بازتولید] از طریق فرایند تشخیص غلط حاصل می‌شود : فرایندی که طی آن روابط قدرت نه به شکلی که عینا هستند بلکه به شکلی ادراک می‌شود که آنها را در چشم بینندگان مشروع می‌گرداند (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۶۳).

در حقیقت بورديو به نقش دولت در ایجاد "خشونت نمادین" به مثابه ابزاری برای اعمال سلطه بر عاملان تاکید می‌کند این شکل از خشونت، خشونت

است که عامل به شیوه‌ای ناآگاهانه به اعمال آن بر خود از جانب نظام حاکم کمک می‌کند به عبارت دیگر این خشونت غیر مستقیم است.

بورديو برای نهادهای خانواده و آموزش و پرورش نیز در امر بازتوليد نقش مهمی قائل است و در کتاب خود با عنوان "بازتوليد" مدرسه را محل تکرار و بازتوليد نابرابری‌ها معرفی می‌کند. آموزش و پرورش در بازتوليد نظم اجتماعی از خشونت نمادین بهره می‌گیرد بدین معنا که به شیوه‌ای ناملموس و غیر مستقیم به مشروعیت بخشی نظم اجتماعی موجود می‌پردازد.

خانواده در حفظ و تداوم نظم اجتماعی در بازتوليد نقش مهمی بازی می‌کند. نه فقط بازتوليد زیست شناختی [توليد مثل] بلکه بازتوليد اجتماعی یعنی در بازتوليد ساختار فضای اجتماعی و روابط اجتماعی (بورديو، ۱۳۸۱: ۱۸۹).

جامعه‌شناسی نهادهای آموزشی خصوصا نهادهای آموزش عالی ممکن است سهم قاطع و تعیین‌کننده‌ای در [عیان ساختن] جنبه به وفور فراموش شده جامعه‌شناسی قدرت داشته باشد... در واقع در میان همه راه‌حلهایی که در طول تاریخ برای مساله انتقال قدرت و امتیاز مطرح شده احتمالا هیچ کدام ریاکارانه‌تر از راه‌حل نظام آموزش و پرورش نبوده، که به همین دلیل مناسب حال جوامعی است که معمولا شکل‌های رسوای انتقال وراثتی قدرت و امتیاز را نمی‌پذیرند چرا که این نظام در بازتوليد ساختار روابط طبقاتی سهیم است ولی با این نیرنگ و تزویر همراه است که کارکرد فوق‌را زیر نقابی از بی‌طرفی انجام می‌دهد. (همان، ۱۷۱).

سرمايه :

پير بورديو در نظرياتش سه نوع سرمايه را از هم متمایز می‌کند که این سرمايه‌ها از این قرارند :

سرمايه اقتصادی، سرمايه اجتماعی و سرمايه فرهنگی

سرمايه اقتصادی منابع مالی را توصیف می‌کند. سرمايه اجتماعی... مربوط است به پیوندهای اجتماعی‌ای که مردم قادرند آنها را به نفع بهره خاص

خود بسیج کنند... سرمایه فرهنگی... ابعاد متعددی دارد از جمله :

دانش عینی درباره هنرها و فرهنگ، سلیقه‌ها و ترجیحات فرهنگی، ویژگی‌های صوری، مهارت‌ها و بلد بودن فرهنگی، توانایی تمیز و تشخیص خوب و بد... سرمایه فرهنگی موجب تفاوت است و به دائمی کردن تفکیک‌ها و نابرابری‌های اجتماعی کمک می‌کند. (اسمیت، ۲۲۲-۲۲۰).

سرمایه فرهنگی به اعتقاد بوردیو توسط خود فرد در زمینه‌های اجتماعی کسب می‌شود و درعین حال می‌تواند به نابرابری‌های اجتماعی منتهی گردد و نابرابری‌ها را بازتولید کند.

سرمایه فرهنگی بدون کوشش شخصی کسب نمی‌شود و به ارث برده نمی‌شود، بلکه از جانب عامل کار طولانی، مداوم و پیگیر یادگیری و فرهنگ‌پذیری را می‌طلبد با هدف "جزئی از خود کردن" از آن خود کردن، آن را به قالب خود کشیدن، به عنوان چیزی که وجود اجتماعی او را تحول می‌بخشد، سرمایه فرهنگی داشتنی است که بودن شده است، ملکی است درونی شده و جزء لایتجزای شخص گردیده، خصلت او شده است... کسب سرمایه فرهنگی زمان می‌خواهد و بنابراین به امکانات مادی، اساساً مالی نیاز دارد تا زمان به دست بیاید... سرمایه فرهنگی از این بابت به نحوی تنگاتنگ به سرمایه اقتصادی گره خورده و به شکل دیگر آن در آمده است (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۹۸-۹۷).

بنا به باور برخی از منتقدان پیر بوردیو، وی بیش از اندازه بر بازتولید ساختارها تاکید می‌کند و به اندازه کافی نقش عاملیت انسانی را در نظر نمی‌گیرد به عبارت دیگر بوردیو بر نقش کنشگران در برابر ساختارها تاکید می‌کند اما هنگامی که از بازتولید سخن می‌گوید برخلاف ادعای خویش برای عاملیت انسانی نقش چندانی قائل نمی‌شود و آنان را در خدمت بازتولید ساختارها و نظام قرار می‌دهد.

شباهت‌ها و تفاوت‌های آلتوسر و بوردیو :

مهمترین وجه تشابه در آرای آلتوسر و بوردیو این است که هر یک به شیوه‌ای به ایجاد بازتولید از جانب نهادهایی چون آموزش و پرورش، خانواده و

دین در جامعه و به ویژه در نظام سرمایه‌داری می‌پردازند و همان‌گونه که اشاره شد مفهوم دستگاه ایدئولوژیک آلتوسر شباهت زیادی به مفهوم خشونت نمادین در نظریه بوردیو دارد و هریک اشاره می‌کنند که چگونه دولت به شیوه‌ای نامحسوس بر کنشگران اعمال سلطه می‌کند.

اما اختلاف‌شان در چگونگی بازتولید توسط هر یک از این نهادها می‌باشد؛ آلتوسر ساختارگراست در نتیجه رویکردی کلان و عینی را در تحلیل‌هایش اتخاذ می‌کند و نگاه وی به مفهوم بازتولید متأثر از رویکرد ساختارگرایانه‌اش می‌باشد بدین معنا که کنشگر را در برابر ساختارهای نظام سرمایه‌داری منفعل و مطیع تلقی می‌کند که منفعلانه و نه فعالانه در خدمت بازتولید آرمان‌ها و ایدئولوژی نظام حاکم قرار دارد و در حقیقت برای ایدئولوژی در بازتولید مهم‌ترین نقش را در نظر می‌گیرد و این به معنای نادیده گرفتن سوژه و عامل انسانی است. بوردیو نیز در تحلیل‌هایش بسیار از مفهوم بازتولید سخن می‌گوید اما رویکرد او به مفهوم بازتولید تحت تاثیر توجهی است که به سطوح خرد و کلان و تلفیق ساختار و عاملیت در تحلیل‌هایش می‌کند، بدین معنا که وی نیز به بازتولید نظام حاکم از طریق نهادهای خانواده و آموزش و پرورش اذعان دارد اما در فرایند بازتولید برای کنشگر یا عامل، حق انتخاب قائل است و او را سراسر منفعل قلمداد نمی‌کند و عامل را سوژه‌ای در نظر نمی‌گیرد که تحت سلطه ساختارها قرار دارد بلکه عامل را در برابر ساختارها فعال تلقی می‌کند. مثلاً در مورد نهاد آموزش و پرورش معتقد است که این نهاد فعالانه و هدفمندانه به امر بازتولید می‌پردازد.

نتیجه‌گیری :

بازتولید مفهومی است که می‌توان آن را به مثابه خلق و ایجاد یک ساختار از جانب کنشگران و یا نهادها در نظر گرفت وقتی سخن از بازتولید به میان می‌آید این بدان معناست که افراد یا نهادها منافع و آرمان‌های ساختارها و نظام حاکم را پی می‌گیرند و در بستری دیگر مجدداً آنها را خلق و بازسازی می‌کنند در هر نظامی نهادهایی چون خانواده، آموزش و پرورش و نهادهای دینی به بازتولید ساختارها می‌پردازند.

لویی آلتوسر و پی‌یر بوردیو هر یک در نظریات‌شان به گونه‌ای به مفهوم بازتولید پرداخته‌اند و هر یک براساس اصول فکری خویش آن را تحلیل کرده‌اند به گونه‌ای که آلتوسر از نقطه نظر ساختارگرا این مفهوم را پی می‌گیرد و تحلیل می‌کند و بر این پایه معتقد است که کنشگر منفعلانه و در سایه سلطه

ایدئولوژی به بازتولید آرمان‌های نظام حاکم می‌پردازد و در حقیقت بیشترین نقش را برای ایدئولوژی قائل می‌شود و برای کنشگر در برابر ساختارها آزادی قائل نیست اما پیر بوردیو با رویکرد تلفیقی و با در نظر گرفتن یک رابطه دیالکتیک میان عاملیت و ساختار به بررسی مفهوم بازتولید می‌پردازد از این رو کنشگر را منفعل و اثرپذیر صرف تلقی نمی‌کند و معتقد است که بازتولید از جانب کنشگران فعالانه رخ می‌دهد اما براساس اعتقاد منتقدانش او نیز در نهایت برای عاملیت نقش چندانی لحاظ نمی‌کند.

پانوشته ها :

Reproduction-۱

Ideology-۲

Habitus-۳

Champ-۴

Symbolic Violence-۵

Capital -۶

Epistemological Break-۷

Repressive State Apparatus-۸

Ideological State Apparatus-۹

منابع فارسی :

- ۱- استریناتی، دومینیک (۱۳۸۴)، مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه، ترجمه ثریا پاک نظر، تهران، گام نو
- ۲- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۷)، درآمدی بر نظریه فرهنگی، ترجمه حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی
- ۳- بوردیو، پی‌یر (۱۳۸۱)، نظریه کنش، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: انتشارات نقش و نگار
- ۴- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۶) نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات سمت
- ۵- جلائی پور، حمیدرضا و محمدی، جمال (۱۳۸۸) نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی، تهران: نشر نی
- ۶- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۵) پی‌یر بوردیو، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: نشر نی
- ۷- دیورینگ، سایمون (۱۳۸۲) مطالعات فرهنگی، ترجمه نیما ملک محمدی و شهریار وقفی پور، تهران: تلخون
- ۸- ریتزر، جورج (۱۳۸۸) نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی
- ۹- شویره، کریستین و فونتن اولیویه (۱۳۸۵) واژگان بوردیو، زیر نظر ژان پی‌یر زرده، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: نشر نی
- ۱۰- کسل، فیلیپ (۱۳۸۳) چکیده آثار آنتونی گیدنز، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: ققنوس
- ۱۱- کرایب، یان (۱۳۸۷) نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگه

۱۲- محمدی، جمال (۱۳۸۸) درباره مطالعات فرهنگی، تهران: نشر چشمه

۱۳- فکوهی، ناصر (۱۳۸۶) تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران: نشر نی

منبع انگلیسی :

Ferretter, Luke: Louis Althusser, publisher: Taylor&Francis Routledge 2006